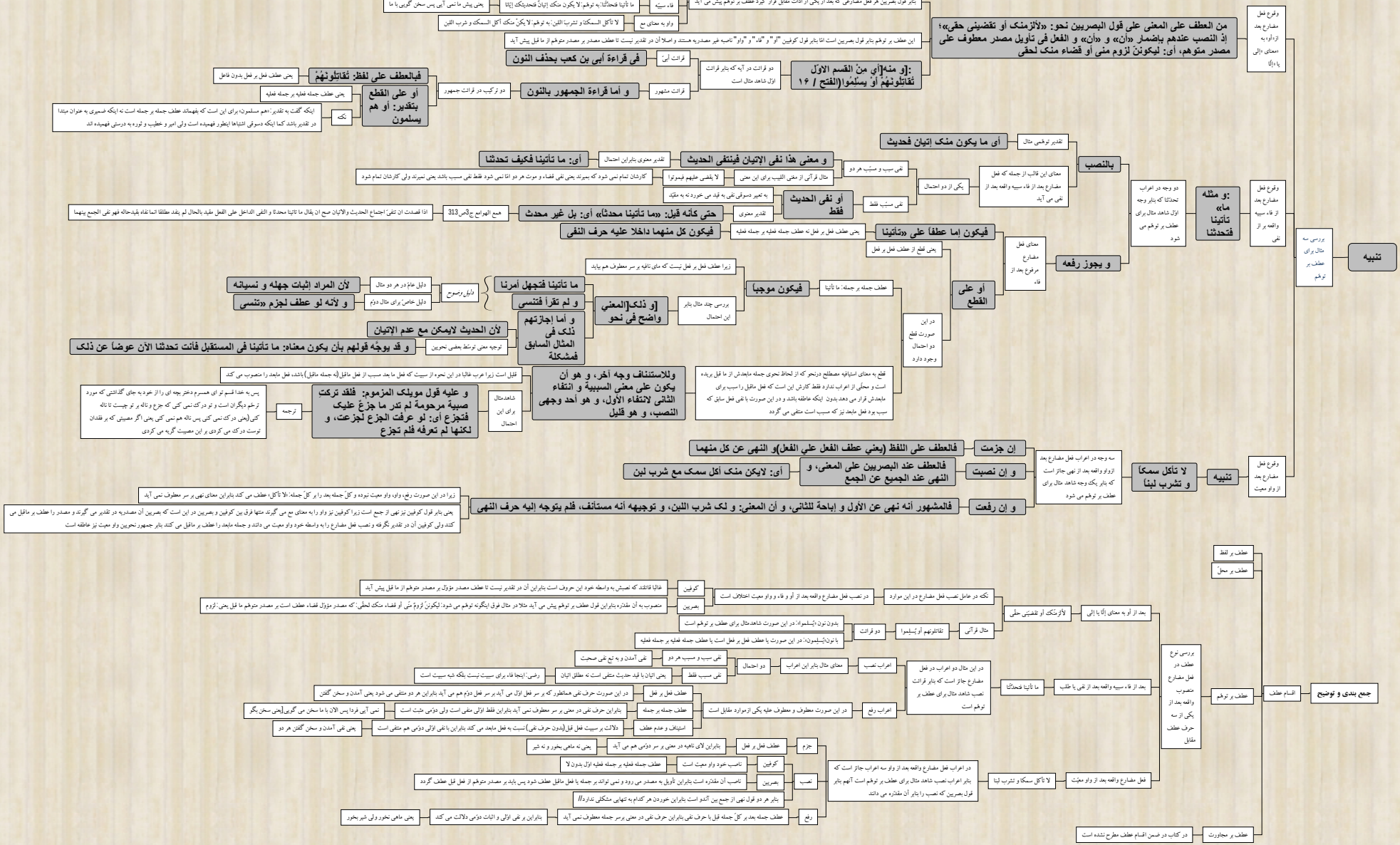
تنبیه
بررسی سه مثال برای عطف بر توهّم
وقوع فعل مضارع بعد از «واو» به معنای «إلی یا «إلّا»
من العطف علی المعنی علی قول البصریین نحو: «لألزمنک أو تقضینی حقی»؛ إذ النصب عندهم باضمار «أن» و «أن»، و الفعل فی تأویل مصدر معطوف علی مصدر متوهم، أی: لیکونن لزوم منی أو قضاء منک لحقی
بنابر قول بصریین هر فعل مضارعی که بعد از یکی از ادات مقابل قرار گیرد عطف بر توهّم پیش می آید
أو به معنای إلی یا إلّا
لألزمنّک أو تأتینی حقّی: به توهّم: لیکونن لزومٌ منّی أو إتیانٌک لی حقّی
به معنای إلی: یعنی وِلت نمی کنم تا حقّم رو بدی
به معنای إلّا: یعنی وِلت نمی کنم مگر اینکه حقّمو بدی
فاء سببیّه
ما تأتینا فتحدثنا: به توهّم: لا یکون منک إتیانٌ فتحدیثک إیّانا
یعنی پیش ما نمی آیی پس سخن گویی با ما
واو به معنای مع
لا تأکل السمکة و تشربَ اللبن: به توهّم: لا یکنْ منک أکلُ السمک و شرب اللبن
این عطف بر توهّم بنابر قول بصریین است امّا بنابر قول کوفیین "أو" و "فاء" و "واو" ناصبه غیر مصدریه هستند و اصلاً آن در تقدیر نیست تا عطف مصدر بر مصدر متوهّم از ما قبل پیش آید
:[و منه[أیِ منْ القسم الاوّل ثُقاتِلونَهُمْ أوْ یسلِمُوا(الفتح / ۱۶
دو قرائت در آیه که بنابر قرائت اوّل شاهد مثال است
قرائت مشهور
و أما قراءة الجمهور بالنون
دو ترکیب در قرائت جمهور
أو علی القطع بتقدیر: أو هم یسلمون
یعنی عطف جمله فعلیه بر جمله فعلیه
نکته
اینکه گفت به تقدیر: «هم مسلمون» برای این است که بفهماند عطف جمله بر جمله است نه اینکه ضمیری به عنوان مبتدا در تقدیر باشد کما اینکه دسوقی اشتباها اینطور فهمیده است ولی امیر و خطیب و نوره به درستی فهمیده اند
فبالعطف علی لفظ: ثُقاتِلونَهُمْ
یعنی عطف فعل بر فعل بدون فاعل
قرائت آبی
فی قراءة أبی بن کعب بحذف النون
وقوع فعل مضارع بعد از فاء سببیّه واقعه بر از نفی
:و مثله «ما» تأتینا فتحدثنا
دو وجه در اعراب تحدثنا که بنابر وجه اوّل شاهد مثال برای عطف بر توهّم می شود
بالنصب
معنای این قالب از جمله که فعل مضارع بعد از فاء سببیه واقعه بعد از نفی می آید
یکی از دو احتمال
نفی سبب و مسبّب هر دو
مثال قرآنی از معنی اللبیب برای این معنی
لا یقضی علیهم فیموتوا
کارشان تمام نمی شود که بمیرند یعنی نفی قضاء و موت هر دو امّا نمی شود فقط نفی مسبب باشد یعنی نمیرند ولی کارشان تمام شود
نفی مسبّب فقط
أو نفی الحدیث فقط
به تعبیر دسوقی نفی به قید می خورد نه به مقیّد
تقدیر معنوی
حتی کأنه قیل: «ما تأتینا محدثا» أی: بل غیر محدث
همع الهوامع ج3ص313
اذا قصدت ان تنفیَ اجتماع الحدیث والاتیان صح ان یقال ما تاتینا محدثا و النفی الداخل علی الفعل مفید بالحال لم یفد مطلقا انما نفاه بقیدحاله فهو نفی الجمع بینهما
و معنی هذا نفی الإتیان فینتفی الحدیث
تقدیر معنوی بنابراین احتمال
أی: ما تأتینا فکیف تحدثنا
تقدیر توهمی مثال
أی ما یکون منک إتیان فحدیث
و یجوز رفعه
معنای فعل مضارع مرفوع بعد از فاء
أو علی القطع
یعنی قطع از عطف فعل بر فعل
فیکون إما عطفاً علی «تأتینا
یعنی عطف فعل بر فعل نه عطف جمله فعلیه بر جمله فعلیه
فیکون کل منهما داخلا علیه حرف النفی
در این صورت قطع دو احتمال وجود دارد
فیکون موجبا
عطف جمله بر جمله: ما تأتینا
زیرا عطف فعل بر فعل نیست که مای نافیه بر سر معطوف هم بیاید
[و ذلک[المعنی واضح فی نحو
بررسی چند مثال بنابر این احتمال
ما تأتینا فتجهل أمرنا
و لم تقرا فتنسی
دلیل وصوح
دلیل عامّ در هر دو مثال
لأن المراد إثبات جهله و نسیانه
دلیل خاصّ برای مثال دوّم
و لأنه لو عطف لجزم «تنسی
و أما إجازتهم ذلک فی المثال السابق فمشکلة
لأن الحدیث لایمکن مع عدم الإتیان
توجیه معنی توسّط بعضی تحویین
و قد یوجّه قولهم بأن یکون معناه: ما تأتینا فی المستقبل فأنت تحدثنا الآن عوضاً عن ذلک
قطع به معنای استیافیه مصطلح درنحو که از لحاظ نحوی جمله مابعدش از ما قبل بریده است و محلّی از اعراب ندارد فقط کارش این است که فعل ماقبل را سبب برای مابعدش قرار می دهد بدون اینکه عاطفه باشد و در این صورت با نفی فعل سابق که سبب بود فعل مابعد نیز که مسبب است منتفی می گردد
وللاستئناف وجه آخر، و هو أن یکون علی معنی السببیة و انتفاء الثانی لانتفاء الأول، و هو أحد وجهی النصب، و هو قلیل
قلیل است زیرا عرب غالبا در این نحوه از سببیت که فعل ما بعد مسبب از فعل ماقبل(به جمله ماقبل) باشد، فعل مابعد را منصوب می کند
شاهدمثال برای این احتمال
و علیه قول مویلک المزموم: فلقد ترکتِ صبیةً مرحومةً لم تدر ما جزعٌ علیک فتجزع أی: لو عرفت الجزع لجزعت، و لکنها لم تعرفه فلم تجزع
ترجمه
پس به خدا قسم تو ای همسرم دختر بچه ای را از خود به جای گذاشتی که مورد ترحم دیگران است و تو درک نمی کنی که جزع و ناله بر تو چیست تا ناله کنی(یعنی درک نمی کنی پس ناله هم نمی کنی یعنی اگر مصیبتی که بر فقدان توست درک می کردی بر این مصیبت گریه می کردی
تنبیه
وقوع فعل مضارع بعد از واو معیت
لا تأکل سمکاً و تشرب لبناً
سه وجه در اعراب فعل مضارع بعد ازواو واقعه بعد از نهی جائز است که بنابر یک وجه شاهد مثال برای عطف بر توهّم می شود
إن جزمت
فالعطف علی اللفظ (یعني عطف الفعل علي الفعل)و النهی عن کل منهما
و إن نصبت
فالعطف عند البصریین علی المعنی، و النهی عند الجمیع عن الجمع
أی: لایکن منک أکل سمک مع شرب لبن
و إن رفعت
فالمشهور أنه نهی عن الأول و إباحة للثانی، و أن المعنی: و لک شرب اللبن، و توجیهه أنه مستأنف، فلم یتوجه إلیه حرف النهی
زیرا در این صورت رفع، واو، واو معیّت نبوده و کلّ جمله بعد را بر کلّ جمله بعد را بر ماقبل عطف می کند بنابراین معنای نهی بر سر معطوف نمی آید
یعنی بنابر قول کوفیین نیز نفی نیز نفی از جمع است زیرا کوفیین نیز واو را به معنای مع می گیرند منتها فرق بین کوفیین و بصریین در این است که بصریین آن مصدریه در تقدیر می گیرند و مصدر را عطف بر ماقبل می کنند ولی کوفیین آن در تقدیر نگرفته و نصب فعل مضارع را به واسطه خود واو معیّت می دانند و جمله مابعد را عطف بر ماقبل می کنند بنابر جمهور نحویین واو معیت نیز عاطفه است
جمع بندی و توضیح
اقسام عطف
عطف بر لفظ
عطف بر محلّ
عطف بر توهّم
بررسی نوع عطف در فعل مضارع منصوب واقعه بعد از یکی از سه حرف عطف مقابل
بعد از أو به معنای إلّا یا إلی
لألزمنّک أو تقضینی حقّی
نکته در عامل نصب فعل مضارع در این موارد
در نصب فعل مضارع واقعه بعد از أو و فاء و واو معیت اختلاف است
کوفیین
غالبا قائلند که نصبش به واسطه خود این حروف است بنابراین آن در تقدیر نیست تا عطف مصدر مؤوّل بر مصدر متوهّم از ما قبل پیش آید
بصریین
منصوب به أن مقدّره بنابراین قول عطف بر توهّم پیش می آید مثلا در مثال فوق اینگونه توهّم می شود: لیکونَنّ لُزومٌ منّی أو قضاء منک لحقّی: که مصدر مؤوّل قضاء عطف است بر مصدر متوهّم ما قبل یعنی: لُزوم
مثال قرآنی
تقاتلونهم أو یُسلِموا
دو قرائت
بدون نون (یُسلموا): در این صورت شاهدمثال برای عطف بر توهّم است
با نون(یُسلِمون): در این صورت با عطف فعل بر فعل است یا عطف جمله فعلیه بر جمله فعلیه
بعد از فاء سببیه واقعه بعد از نفی یا طلب
ما تأتینا فتحدثنا
در این مثال دو اعراب در فعل مضارع جائز است که بنابر قرائت نصب شاهد مثال برای عطف بر توهّم است
اعراب نصب
معنای مثال بنابر این اعراب
دو احتمال
نفی سبب و مسبب هر دو
نفی آمدن و به تبع نفی صحبت
نفی مسبب فقط
یعنی اتیان با قید حدیث منتفی است نه مطلق اتیان
رضی: اینجا فاء برای سببیت نیست بلکه شبه سببیت است
اعراب رفع
در این صورت معطوف و معطوف علیه یکی ازموارد مقابل است
عطف فعل بر فعل
در این صورت حرف نفی هماطور که بر سر فعل اوّل می آید بر سر فعل دوّم هم می آید بنابراین هر دو منتفی می شود یعنی آمدن و سخن گفتن
عطف جمله بر جمله
بنابراین حرف نفی در معنی بر سر معطوف نمی آید بنابراین فقط اوّلی منفی است ولی دوّمی مثبت است
نمی آیی فردا پس الان با ما سخن می گویی[یعنی سخن بگو
استیناف و عدم عطف
دلالت بر سببیت فعل قبل(بدون حرف نفی) نسبت به فعل مابعد می کند بنابراین با نفی اوّلی دوّمی هم منتفی است
یعنی نفی آمدن و سخن گفتن هر دو
فعل مضارع واقعه بعد از واو معیّت
لا تأکل سمکاً و تشرب لبناً
در اعراب فعل مضارع واقعه بعد از واو سه اعراب جائز است که بنابر اعراب نصب شاهد مثال برای عطف بر توهّم است آنهم بنابر قول بصریین که نصب را بنابر أن مقدّره می دانند
جزم
عطف فعل بر فعل
بنابراین لای ناهیه در معنی بر سر دوّمی هم می آید
یعنی نه ماهی بخور و نه شیر
نصب
کوفیین
ناصب خود واو معیت است
عطف جمله فعلیه بر جمله فعلیه اوّل بدون لا
بصریین
ناصب أن مقدّره است بنابراین تأویل به مصدر می رود و نمی تواند بر جمله با فعل ماقبل عطف شود پس باید بر مصدر متوهّم از فعل قبل عطف گردد
بنابر هر دو قول نهی از جمع بین آمدو است بنابراین خوردن هر کدام به تنهایی مشکلی ندارد//
رفع
عطف جمله بعد بر کلّ جمله قبل با حرف نفی بنابراین حرف نفی در معنی برسر جمله معطوف نمی آید
بنابراین بر نفی اوّلی و اثبات دوّمی دلالت می کند
یعنی ماهی نخور ولی شیر بخور
عطف بر مجاورت
در کتاب در ضمن اقسام عطف مطرح نشده است